

بقامت بوسه و سرافراز است
 کز کوکوت است اصبع پای او
 کل اندام او فرست چیم
 برفتار چون پستل آید براه
 ولی کردش سخت باشد نرم
 سرش در حرکت بود سرخ موی
 و از آب منیش بود بوی پل
 سرخی بر زنازش دست
 ز بسیار خوری خوری جهان
باب چهارم در معرفت سنگهین و بیان او
 زن سنگهین کن زن را است
 بدان ای بزدی قوت بکنک
 سرهای او است باربک موی
 بیانش با ورق من واقعیت
 که در جوش عمیق است باربک شکله
 ز آب منیش در کند بوی

بوی

بود موی بسیار برفرج آن
 برآمد اگر از دهانش خبتر
در صلحیت روحه اریبه
 بهر چه رزن چه خالصیت
 بود بدنی ماده اهو نخست
 سیوم جترنی ماده است ذخیر
 هر آن زن باشد بسی بزرگ
 بر آنکه هر کسی خست بچشم
 بزاید چنین زن بس بر سر
 بود در تخم بخت در چکل
 ز سبب تا خنصر انگشت چها
 من اصبع له خنصر اصنوع باب
 بوی نامبارک بدان زن کج
 که از که بیله موده کت در ازان
 نوکوی بفریاد اندر چو خست
 بن روشن این چه مایه است
 دویم سنگهین ماده کوت در
 چه رم بوی مستی ماده خست
 صدایش بوی عجول با جوجنگ
 ز طبعش بود در انده چشم
 ولی هفت البش بود در خبر
 بچشت خاریت با کفیل
 بود همیشه با کیم بانی کن
 در که هرفتن بیاید بجای
 از و در شو از من است این صلا